

An Analysis of the Role of compatible Liberal-Western orientation in Danish Foreign Policy in the new era(from 2000 to 2020)

Arash Beidollahkhani

Assistant Professor of Political science, Faculty of law and Political science, Ferdowsi university of Mashhad, Mashhad, Iran. Beidollahkhani@um.ac.ir

Abstract

The main purpose of this article is to analyze the principle and cognition of Danish foreign policy in a historical perspective. In modern times, Denmark has had the most Western-American orientation among the Nordic countries, as well as the European Union, along with the United Kingdom and Poland, and its main basis for activism foreign policy is maximum presence and participation in American-Western alliances in international system. The main question of this research is based on the morphology of the trends which lead Danish foreign policy and its decision-making processes. Accordingly, the article raises the question of what are the main model and policy-making reasons for the West-American orientation in Danish foreign policy. In response to the research question, the article emphasizes that the ruling of liberal parties in Danish domestic and foreign policy decision-making processes in contrast to the classical norms of the Left Social Democrats in a historical perspective, especially after the 2000s, leads Denmark to choose an adaptive-activist approach in the international system and it is based on maximum alliance with the United States. This approach is contrasts with the classical approaches of passive-adaptive foreign policy in during Cold War era and it is also contradictory with Internationalism in Danish foreign policy after Cold war. The method of the paper is based on qualitative analysis and examine of the cognitive rules which lead Danish foreign policy in a theoretical-historical background.

Keywords: *Denmark, Foreign Policy, Adaptation, Europe, America*

تجزیه و تحلیل نقش کنشگری انطباق‌پذیر لیبرال - غربی در سیاست خارجی دانمارک در دوران جدید (۲۰۰۰ تا ۲۰۲۰)^۱

آرش بیدالله خانی

استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد،
ایران Beidollahkhani@um.ac.ir

چکیده

در دو دهه اخیر، دانمارک در بین کشورهای «نوردیک» و همچنین اتحادیه اروپا در کنار انگلستان و لهستان، بیشترین جهت‌گیری غربی - آمریکایی را داشته است و مبنای اصلی کنشگری فعال این کشور در حوزه سیاست خارجی، حضور و مشارکت حداکثری در ائتلاف‌های آمریکایی - غربی در نظام بین‌الملل است. بر همین اساس مقاله حاضر این پرسش را مطرح می‌کند که «مدل اصلی و دلایل سیاست‌گذارانه جهت‌گیری‌های غربی - آمریکایی در سیاست خارجی دانمارک چیست؟». در پاسخ به پرسش پژوهش، مقاله بر این فرض تأکید می‌کند که حاکم شدن احزاب لیبرال بر فرایندهای تصمیم‌گیری سیاست داخلی و خارجی دانمارک در تقابل با هنجارهای کلاسیک احزاب سوسیال - دموکرات چپ در یک رویه تاریخی، به خصوص بعد از دهه ۲۰۰۰، باعث گزینش رویکرد انطباقی - کنشگرایی فعال در نظام بین‌الملل بر مبنای اتحاد و ائتلاف حداکثری با ایالات متحده شده است. گزینش این رویکرد در تقابل با رویکردهای کلاسیک کنش‌پذیری انفعالی - انطباقی جنگ سرد و کنشگری فعال انترناسیونالیستی بعد از آن در سیاست خارجی دانمارک بوده است. روش مقاله مبتنی بر واکاوی کیفی و تجزیه و تحلیل قواعد شناختی حاکم بر سیاست خارجی دانمارک در یک پس‌زمینه نظری-تاریخی است.

واژه‌های کلیدی: دانمارک، سیاست خارجی، انطباق، اروپا، آمریکا

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۵/۱۲ تاریخ بازبینی: ۹۹/۰۹/۱۴ تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۹/۲۶

فصلنامه روابط خارجی، سال ۱۲، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۹، صص ۴۶۱-۴۸۹

مقدمه

منطقه نوردیک از لحاظ بافتار و ساخت توسعه سیاسی و اقتصادی، الگوها و مدل‌های مناسبی به تحلیل‌گران ارائه می‌دهد. امروزه برای بخش اعظمی از شهروندان و سیاست‌گذاران کشورهای مختلف، منطقه نوردیک و اسکاندیناوی چشم‌انداز جذابی را از لحاظ توسعه‌ای ترسیم می‌کند. بررسی ابعاد مختلف فرایندهای تصمیم‌گیری در این کشورها، از جمله مسائل مهم علم سیاست و روابط بین‌الملل است. از جمله حیطه‌های مهم تصمیم‌گیری در کشورهای نوردیک سیاست خارجی است؛ سیاست خارجی این کشورها مورد تمرکز بسیاری از محققان بین‌المللی قرار گرفته است. در بین کشورهای نوردیک سیاست خارجی دانمارک متفاوت‌تر از بقیه بوده و بر همین مبنا در یک چشم‌انداز کلان، دانمارک تنها کشوری در اسکاندیناوی است که در سال‌های اخیر رویه‌های سیاست‌گذاری داخلی و خارجی متفاوتی را در پیش گرفته است. در اکثر مطالعات مربوط به کشورهای نوردیک و اسکاندیناوی، مدل‌های رفاهی و جریان‌های سوسیال - دموکراتیک حاکم بر این کشورها تحلیل می‌شوند. در اکثر این کشورها، از جمله سوئد، نروژ، ایسلند و همچنین دانمارک احزاب سوسیال - لیبرال دموکراتیک با گرایش‌های چپ جدید نقش بارزی در سیاست‌گذاری داخلی و خارجی دارند.

با وجود این، در سال‌های اخیر نقش احزاب دیگر به‌خصوص احزاب لیبرال میانه‌رو و راست‌گرا در این کشورها افزایش پیدا کرده است. در دانمارک احزاب لیبرال و راست‌گرا از اوایل قرن بیست‌ویکم چندین‌بار توانسته‌اند اکثریت کرسی‌های پارلمان را تصاحب کنند و به همین منوال به تشکیل دولت اقدام ورزند.

بر همین اساس از اوایل دهه ۹۰، احزاب لیبرال تأثیر زیادی بر بافت و ساختار سیاست‌گذاری داخلی و خارجی دانمارک گذاشته‌اند. بر خلاف دانمارک تأثیر احزاب لیبرال میانه‌رو و راست هنوز گسترده نشده و فرایندهای اصلی تصمیم‌گیری به‌خصوص در حوزه سیاست خارجی در اختیار و کنترل جریان‌های چپ میانه‌رو و دموکراتیک، به‌خصوص احزاب مختلف لیبرال - سوسیال و یا سوسیال - دموکرات است. در دانمارک هم این احزاب بسیار ریشه‌ای هستند، اما با قدرت‌گیری احزاب لیبرال راست و تحولات داخلی که در دانمارک طی جنگ جهانی اول و دوم و سپس در دوران جنگ سرد اتفاق افتاد، شاهد تأثیر گسترده‌تر این احزاب در فرایند تصمیم‌گیری به‌خصوص در حوزه سیاست خارجی بوده‌ایم.

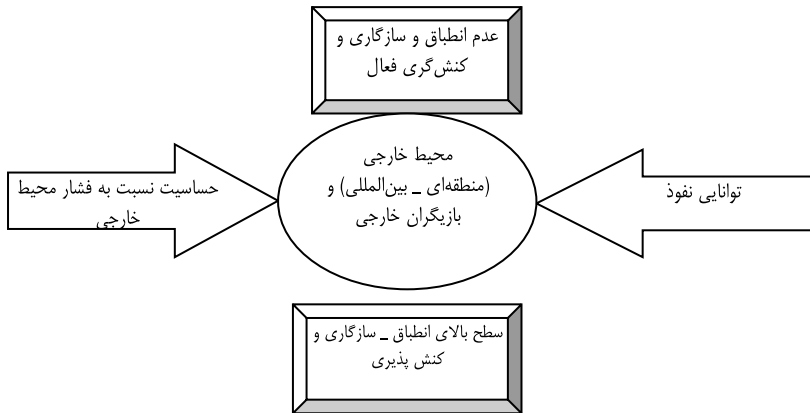
بر همین اساس دانمارک از اولین کشورهای بوده که به اتحادیه اروپا پیوسته و سیاست خارجی این کشور بعد از جنگ جهانی اول و دوم و همچنین جنگ سرد در تعامل بین جهت‌گیری اروپایی - نوردیک و گرایش بی‌طرفی منفعلانه حرکت کرده است (Gram Skjolsager, 2019, p. 235). در اوایل دهه ۹۰ و سپس از سال‌های ۲۰۰۰ به بعد با قدرت‌گیری احزاب لیبرال و تشکیل دولت توسط حزب لیبرال سیاست خارجی دانمارک از کنش‌پذیری منفعلانه و از انترناسیونالیسم فعال به کنشگری فعالانه مبتنی بر همگرایی حداکثری با آمریکا به‌عنوان یک قدرت تأثیر گذار در نظام بین‌الملل پیش رفته است. مسائل مختلف از جمله مسائل امنیتی مربوط به مناطق خودمختار دانمارک در اقیانوس آتلانتیک شمالی از جمله گرینلند و جزایر فارو، به‌عنوان بخشی از سرزمین دانمارک و کوچک شمردن نقش دانمارک در تصمیم‌گیری‌های امنیتی، سیاسی و اقتصادی در اتحادیه اروپا و برخی دلایل دیگر در گسترش جهت‌گیری حداکثری غربی - لیبرال در سیاست خارجی دانمارک نقش داشته است. نگاه قدرت‌های اروپایی به دانمارک به‌عنوان یک کشور کوچک حوزه اسکاندیناوی و رشد گرایش‌های راست محافظه‌کار و لیبرال در دانمارک همراه با رشد نوعی چشم‌انداز نوستالوژیک ملی‌گرایانه^(۱) در این سال‌ها باعث تقویت سیاست خارجی مستقل و غرب‌گرا-آمریکایی در دانمارک شده است. پژوهش حاضر ضمن ساخت‌شناسی سیاست خارجی دانمارک در یک

چشم‌انداز نظری، عوامل اصلی کنشگرایی فعال - انطباقی دانمارک در دوران جدید را در یک متن تاریخی تجزیه و تحلیل می‌کند.

۱. چهارچوب مفهومی

تجزیه و تحلیل مطالعات آکادمیک سیاست خارجی دانمارک اغلب بین دو گرایش سیاست خارجی انطباق‌گرا و کنش‌پذیر - واکنشی^۱ و کنشگر^۲ فعال در حرکت بوده است. مفهوم‌شناسی معنایی سیاست خارجی انطباق‌گرا می‌تواند به تبیین سیاست خارجی دانمارک کمک کند. رهبران دانمارکی تغییرات مختلف در محیط بین‌المللی را ناشی از انطباق نیازهای ملی و تعادل در تغییرات محیطی می‌دانند. دیدگاه انطباق (سازگاری) و فعال بودن، امکان پیش‌بینی تقریبی مواضع کلی سیاست خارجی دانمارک و به‌طور کلی کشورهای کوچک را با اشاره به رابطه بین ضریب توانایی نفوذ^۳ و حساسیت یک کشور نسبت به فشار محیط خارجی^۴ تعیین می‌کند. دولت‌های کوچکی مثل دانمارک می‌توانند بسته به تعادل بین توانایی نفوذ دولت و حساسیت‌ها نسبت به فشارهای خارجی مواضع مختلفی اتخاذ کنند و بر همین اساس به سمت حالات مختلفی از سازگاری محیطی در نظام امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی حرکت کنند (Petersen, 2000). شکل ۱ نقش مهم این دو عامل را در انطباق و کنش‌پذیری انفعالی یک کشور در سیاست خارجی و کنشگری فعالانه نشان می‌دهد.

-
1. Reactive
 2. Active
 3. Influence capability
 4. External stress sensitivity



شکل ۱. مدل انطباق و کنشگری فعال و غیرفعال در سیاست

(منبع: اطلاعات نویسنده)

ادبیات سازگاری چهار حالت مختلف انطباق را مشخص می‌کند. بر مبنای کاهش یا افزایش دو عامل مهم بالا چهار نوع مختلف حالات انطباق و یا عدم انطباق به وجود می‌آیند. این چهار حالت عبارتند از:

۱. همسازی از طریق گزینش سیاست رضایت و پذیرش؛ در این حالت دولت‌های کوچک با توجه به حساسیت بالا نسبت به فشار و تنش از طرف محیط خارجی و ظرفیت و توانایی نفوذ کم به سازگاری و پذیرش همکاری با دولت‌های قدرتمند روی می‌آورند و این پذیرش شاید به صورت اکراه باشد.

۲. از طرف دیگر اگر حساسیت نسبت به فشار و تنش از طرف محیط خارجی و توانایی نفوذ هر دو در سطح پایین باشند، دولت کوچک موردنظر نوعی سیاست سکون و بی‌طرفی را دنبال می‌کند. در این حالت دولت رضایت کمتری نسبت به همکاری و سازش دارد؛ در واقع این مسئله دلالت بر کاهش فعالیت خارجی و همکاری برای هدایت کشور و دور کردن آن از تماس‌های احتمالی مضر از طرف محیط خارجی دارد. کشورهایی که توانایی نفوذ نسبتاً بالایی در سیستم بین‌المللی دارند، گزینه‌های سیاسی مطبوع‌تری در این زمینه طراحی می‌کنند.

۳. اگر حساسیت نسبت به تنش و فشار از محیط خارجی پایین و ظرفیت

نفوذ بالا باشد، سیاست تسلط امکان‌پذیر می‌شود و در این حالت تلاش می‌شود تا الگوهای (استراتژی‌ها) موردنظر کشور کوچک بر مبنای ارزش‌های تولیدشده داخلی و جهت‌گیری سیاست داخلی بر محیط خارجی پیاده شود. فقط قدرت‌های بزرگ قادر به تسلط بر استراتژی‌ها و تغییر آنها هستند حتی اگر کشورهای کوچکتر گاهی در چنین موقعیتی سعی کنند در محیط منطقه‌ای خود، استراتژی‌های موردنظر خود را پیاده کنند و امکان موفقیت استراتژی آنها بدون همکاری با کشورهای بزرگ پایین است.

۴. سرانجام با ترکیبی از ظرفیت نفوذ بالا و حساسیت به فشار تنش‌آمیز و روانی بالا بر کشورها، سیاست تعادل بر مبنای نگرش دادن و گرفتن و یا ورودی و خروجی متقابل در سیاست بین‌الملل به‌وجود می‌آید. این ترکیب با نگرش «انترناسیونالیستی» حاکم بر کشورهای نوردیک، از جمله دانمارک در طی دوران جنگ‌های جهانی و جنگ سرد تطبیق پیدا می‌کند (Due Nielsen & Petersen, 1995, p. 16) جدول زیر این استراتژی‌ها و سیاست‌های مربوط به آنها را به‌طور خلاصه نشان می‌دهد.

جدول ۱. استراتژی‌ها و سیاست‌های انطباق و سازگاری

سیاست‌های انطباق و سازگاری	استراتژی‌های انطباق و سازگاری
انطباق و همکاری با قدرت‌های بزرگ	رضایت و سازش
عدم تحریک و همکاری و سکوت	سکون و بی‌طرفی
سیاست خارجی مبتنی بر منافع	سلطه و نفوذ
۱. مخالفت با استفاده از نیروی نظامی ۲. پشتیبانی از حقوق و قوانین بین‌المللی ۳. عدم درگیری و دخالت در مناقشات بین‌المللی ۴. عدم تعهد در اتحادهای مختلف	تعادل و بالانس

(منبع: نویسنده)

۲. سیاست خارجی دانمارک در دوران جنگ سرد و پس از آن: حرکت بین

جبرگرایی انفعالی و انترناسیونالیسم کنشگرا

در چشم‌انداز نظری کلاسیک سیاست خارجی دانمارک بین انطباق (سازگاری) و

کنش فعال حرکت می‌کند. در اینجا رهبران ملی در رابطه بین محیط داخلی و بین‌المللی خود دیده می‌شوند و وظیفه ایجاد تعادل بین تغییرات و خواسته‌های ناشی از این محیط‌ها را دارند. از سیاست خارجی دانمارک تا قبل از پایان جنگ سرد به‌عنوان سیاست «عمل‌گرایانه - واکنش‌پذیر» نام برده می‌شود. این سیاست در تضاد با کنشگری فعال سیاست انترناسیونالیستی است که پس از سال ۱۹۸۹ دنبال شد (Holm, 2002). جنبه تعیین‌کننده استراتژی سیاست خارجی دانمارک در طول جنگ سرد این بود که دانمارک از نوعی الگوی سازگاری کنشی-واکنشی در سیاست خارجی خود پیروی کند و این منجر به برآمدن نوعی سیاست سازگاری و انطباق نرم با قدرت‌های بزرگ، گزینش مواضع صلح‌طلبانه و استراتژی عدم تعهد در اتحاد با قدرت‌های مختلف بود (Due-Nielsen & Petersen, 1995, pp. 14-17).

این نوع کنشگری باید در پس‌زمینه سیاست خارجی کاملاً منفعلانه دانمارک در طول جنگ سرد دیده شود. این نوع کنشگری می‌تواند به‌عنوان استراتژی یا سیاستی تعریف شود که بر مبنای منافع و ارزش‌های سیاست‌گذاران جهانی ساخت‌بندی می‌شود (Lunde Saxi, 2010, pp. 417-418).

تغییرات عمده در سیستم بین‌الملل پس از پایان جنگ سرد به معنای ازبین‌رفتن فشار خارجی بر دانمارک بود. این امر امکان سیاست خارجی فعال‌تر را برای دانمارک فراهم آورد. سیاست خارجی دانمارک در سال‌های اخیر به‌خصوص بعد از دوران جنگ سرد تحولات سریعی را پشت سر گذاشته است (Pedersen, 2016, pp. 102-103). بر همین اساس دانمارک از مدل انطباق انفعالی به مدل سازگاری فعال و از مدل تأخیر عمدی در تصمیم‌گیری خارجی به مدل تصمیم‌گیری و پذیرش پنهانی و از شرکت در اتحادهای دفاعی به دلیل توافق و اجبار با قدرت‌ها و جریان‌های بین‌المللی به توافق دلبخواهانه و کنشگری فعال تغییر جهت داده است. در سال‌های اخیر دانمارک توان بیشتری در تغییر استراتژی‌های بین‌المللی و اهداف توافق و انطباق با محیط بین‌المللی پیدا کرده و دست این کشور نسبت به دوران جنگ سرد بازتر شده است (Due-Nielsen & Petersen, 1995, p. 50). بر همین اساس استراتژی‌های سیاست خارجی دانمارک

پس از دوران جنگ سرد، سازگاری پیچیده‌تری را گزینش کرده است و این پیچیدگی شامل ترکیب عناصر واکنشی فعال و انفعالی مبتنی بر هدف می‌باشند. به‌طور کلی سیاست خارجی دانمارک تا اوایل دهه ۹۰ بین جبرگرایی و انترناسیونالیسم حرکت کرده است.

تدوین ایدئولوژی جبرگرایانه در سیاست خارجی دانمارک مربوط به تجربه این کشور در ارتباط با نظم اروپایی است که از کنفرانس وین در (۱۸۱۴-۱۸۱۵) و کاهش سرزمینی این کشور در زمان امپراتوری و جدایی بخش اعظمی از سرزمین دانمارک، از جمله جدایی نروژ در سال ۱۸۱۵ و شلسویگ هولشتاین^۱ در سال ۱۸۶۴ اتفاق افتاده است؛ جبرگرایی به این معنا که با توجه به جغرافیای محیطی دانمارک و توان ژئوپلیتیکی این کشور، نیروهای جبری مختلفی بر تغییر جهت‌گیری سیاست خارجی آن تأثیر می‌گذارند. این مسئله، دانمارک را به کشوری کوچک و ضعیف و فاقد توانایی نفوذ در نظم اروپا به‌خصوص پس از شکست ۱۸۶۴ از امپراتوری پروس و اتریش - مجارستان تبدیل کرد. طی دهه‌های بعد، دانمارک به دلیل عدم توان اجرای سیاستی منظم و فعال سعی می‌کرد تا خود را از اروپا جدا کند و بر همین مبنا به گزینش سیاست بی‌طرفی و عدم دخالت در توازن قدرت در اروپا روی آورد (Petersen, 2018, p. 456). دانمارک در دوران دو جنگ جهانی با توجه به اینکه در حوزه جغرافیایی آلمان قرار داشت، مجبور شد تا با نوعی اکراه سیاست، رضایت و سازش را بپذیرد و از آلمان پیروی کند و به همین دلیل چند سال به اشغال آلمان درآمد. برخورد دانمارک با نیروهای قوی در محیط خارجی و اتخاذ سیاست سازش و حداقل فعالیت خارجی به‌نوعی طراحی و هدایت شده بود تا این کشور را از تماس بالقوه و مضر با نیروهای قدرتمند محیط خارجی باز دارد (Mouritzen & Olsen, 2010, p. 419).

درحالی‌که جبرگرایی دانمارک را وارد موضع‌گیری منفعلانه می‌کرد، گزینش انترناسیونالیسم به گزینش سیاست‌های فعال‌تر و درگیر شدن بیشتر دانمارک در محیط‌های خارجی منجر شد. اساس ایده انترناسیونالیسم اسکاندیناوی مبتنی بر

این مسئله بود که در درازمدت از طریق فعالیت‌های بین‌المللی می‌تواند شرایط موجود در سیستم بین‌المللی را به سود دولت‌های کوچک تغییر داد. بر همین اساس آنها تلاش می‌کنند از طریق فعالیت‌های مختلف قدرت را با حقوق و قانون بین‌المللی و روابط بین دولت‌ها بر مبنای چندجانبه‌گرایی جایگزین کنند؛ بنابراین درحالی‌که دانمارک با پیگیری اصل بی‌طرفی و خروج از سیستم قدرت بین‌المللی سعی در حفظ حاکمیت خود داشت، گرایش کنشگرایی فعال در سیاست خارجی دانمارک با هدف تغییر و توازن قدرت موجود گسترش پیدا کرد. دانمارک به مرور تلاش کرد تا نظم سیاسی بین‌المللی جدیدی را با تأکید بر کاهش نقش قدرت سخت و تعادل بین قدرت‌های کوچک و قدرت‌های بزرگ به‌وجود آورد (Petersen, 2012).

بر همین اساس در اواخر قرن بیستم، سیاست خارجی دانمارک بین‌گزینهش ایدئولوژی انصراف (بی‌طرفی) و انتخاب (انترناسیونالیسم) در حرکت بوده است. در دوره حاکمیت گرایش انترناسیونالیسم، فرض اساسی این بود که منافع دولت دانمارک باید در چهارچوب سازمان‌های بین‌المللی دنبال شوند. در همین زمینه زمانی که سیاست «ناتو» احتیاج به نوعی انطباق و سازگاری دارد و قدرت دانمارک برای اثرگذاری بر آن محدود است از طریق سازمان ملل می‌توان اهداف سیاست خارجی را فعال‌تر پیگیری کرد. به همین ترتیب می‌توان از منطقه نوردیک و کشورهای همسایه در زمان بحران‌های اقتصادی و سیاسی اروپا استفاده کرد و شورای نوردیک می‌تواند بستری برای رایزنی و چانه‌زنی بیشتر کشورهای کوچک نوردیک با اتحادیه اروپا و جامعه اقتصادی اروپا برای تعامل بیشتر و بهتر باشد (Wivel, 2018, p. 420). این چهارچوب برای ایجاد انعطاف‌پذیری و سازگاری دانمارک با درگیری‌ها و تضادهای سیستم بین‌المللی طراحی شده است. بر همین اساس این کشور می‌تواند در حوزه امنیتی مواضع منفعلانه داشته باشد و درعین حال می‌تواند در زمینه‌های دیگر، از جمله در سازمان ملل و دیگر سازمان‌های بین‌المللی فعال‌تر باشد. این بدین معناست که دانمارک هم می‌تواند سیاست خارجی انترناسیونالیستی هنجاری - ایدئالی را دنبال کند و هم درعین حال می‌تواند

بر مبنای واقعیت‌های ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی با استراتژی‌های جبرگرایانه سازگار باشد.

۳. سازه‌های تصمیم‌سازی داخلی و تحول در سیاست خارجی دانمارک

تغییر دولت در دانمارک در انتخابات نوامبر سال ۲۰۰۱ به معنی اصلاحات اساسی در ساختار سیاست داخلی و خارجی دانمارک بود. برای اولین بار در ۷۰ سال گذشته، سوسیال - لیبرال‌ها و سوسیال - دموکرات‌ها اکثریت را در سیاست داخلی و خارجی دانمارک از دست دادند. حزب لیبرال «ونس‌تره»^(۱) در آن زمان اکثر کرسی‌های پارلمان و بخش‌های مختلف دولت را در اختیار گرفت و تا به امروز نیز در دولت دانمارک و بخش‌های مختلف تصمیم‌گیری آن حضور دارد. رهبر وقت حزب آقای «آندرس فاگ راسموسن»^۱ تا سال ۲۰۰۹ نخست‌وزیر دانمارک بود و از سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۴ در پست دبیرکل ناتو در اتحادیه اروپا مشغول بود.

اولین تصمیم خارجی این دولت در نظر گرفتن همکاری گسترده با ایالات متحده در حمله قریب‌الوقوع آمریکا به افغانستان بود. وزیر امور خارجه وقت دانمارک «پر استیگ مولر»^۲ در ۱۳ دسامبر ۲۰۰۱ خواستار تصویب پارلمان برای شرکت دانمارک در عملیات مستقیم نظامی تحت رهبری دولت «جرج بوش» در ایالات متحده شد. لیبرال‌های دانمارک با پیرنگ کردن قطعنامه ۱۳۶۸ سازمان ملل، دخالت نظامی در افغانستان را توجیه کردند و این مسئله فراتر از توانایی‌های نظامی و اقتصادی دانمارک به‌عنوان یک کشور کوچک منطقه نوردیک بود (Peterson, 2006). تصمیم دولت لیبرال راسموسن برای حمایت از خط آمریکایی در سیاست خارجی، تمایل به گزینش نوعی کنشگرایی تهاجمی برای گسترش همکاری‌های بیشتر و حمایت از استقرار ائتلاف‌های آمریکایی برای دستیابی به اهداف و منافع مستقل دانمارک در خارج از استراتژی‌ها و ائتلاف‌های چندجانبه‌گرایی بود. همین مسئله به راسموسن کمک کرد که در سال ۲۰۰۹ دبیرکل ناتو شود. در سال ۲۰۱۹ با وجود کاهش قدرت لیبرال‌ها در دولت دانمارک

1. Anders Fogh Rasmussen

2. Per Stig Møller

و روی کار آمدن رهبر حزب سوسیال - دموکرات خانم «مت فردریکسون»^۱ به‌عنوان نخست‌وزیر، گرایش‌های سیاست خارجی دانمارک تغییر آنچنانی نکرده است. دلیل اصلی این مسئله، موفقیت این رویکرد و موازنه‌سازی آن با رویکردهای اتحادیه اروپا در زمینه مسائل و منافع ملی و نگرانی‌های ژئوپلیتیکی و امنیتی دانمارک در اتحادیه اروپا است.

این استدلال‌ها نشان می‌دهند که دولت دانمارک در تلاش بود که نوعی توجیه خاص مبتنی بر هنجارگذاری ارزشی را برای سیاست خارجی دانمارک پیدا کند. بر همین مبنا بعد از سال ۲۰۰۳، مشارکت دانمارک در پیروی از ائتلاف‌ها و سیاست‌های آمریکا، نمود یک مبارزه ارزشمند بین‌المللی برای گسترش دموکراسی و مبارزه با دیکتاتوری‌های شر ضدارزش‌ها و هنجارهای غربی، تفسیر می‌شدند. بر همین اساس فعالیت‌های بین‌المللی دولت دانمارک در قالب عقاید لیبرال و سیاست‌های نومحافظه‌کاران آمریکایی تبیین می‌شد (Rasmussen, 2017, p. 53). فعالیت‌های تهاجمی در سیاست خارجی نه تنها یک حق، بلکه وظیفه‌ای اخلاقی برای دولت‌های دموکراتیک است و این دولت‌ها باید برای ارتقای ارزش‌های لیبرال در نقاط مختلف دنیا تلاش کنند. بر همین اساس بحث اصلی این بود که دانمارک باید سیاست‌های مربوط به مفاهیمی مثل انزوا، کنش چندجانبه، بی‌طرفی و ... را کنار بگذارد و خود را بخشی از یک اجماع گسترده ببیند که فرصت‌های بیشتر و جلیدتری را برای اعمال نفوذ بین‌المللی در اختیار دانمارک در سطح بین‌المللی فراهم می‌کند و اگر دانمارک در قالب ائتلاف و اتحاد بین‌المللی با ایالات متحده سیاست خارجی خود را هدایت کند، فضا برای مانور بین‌المللی این کشور در سیستم بین‌المللی افزایش پیدا می‌کند. این سیاست باید از طریق مشارکت فعال در ائتلاف‌ها و اتحادهای انعطاف‌پذیر که دارای منافع و ارزش‌های مشترکی با دانمارک هستند، گسترش پیدا کند.

بحث‌های سیاست خارجی در پارلمان دانمارک بین دو گرایش ایفای نقش سنتی چندجانبه‌گرایی با همکاری سازمان‌های بین‌المللی و اتحادیه اروپا و

آمریک‌گرایی در سیاست خارجی، ساخت‌بندی می‌شود. لیبرال‌های دانمارک از سال ۲۰۰۱ به این سو همیشه خواهان پیوستن مستقیم به ائتلاف‌های آمریکایی بوده‌اند. برعکس سوسیال - دموکرات‌ها و سوسیال - لیبرال‌ها یک نقطه عزیمت چندجانبه سنتی را به‌عنوان مرکز سیاست خارجی دانمارک حفظ کرده‌اند. به‌زعم آنها دانمارک به‌عنوان یک کشور کوچک منطقه نوردیک به‌مثابه دیگر کشورهای این منطقه باید با تأکید بر بی‌طرفی و انطباق نرم با همسایگان، مشارکت خود را در قالب سازمان‌های بین‌المللی چندجانبه‌گرا، از جمله سازمان ملل و اتحادیه اروپا سازماندهی کند. سوسیال - دموکرات‌ها مخالف مشارکت مستقیم دانمارک در عملیات‌های نظامی در عراق و افغانستان تحت رهبری مستقیم آمریکا بودند و ترجیح می‌دادند تا دانمارک در عملیات‌های حفظ صلح سازمان ملل شرکت کند.

یکی از عوامل اصلی برای حاکم شدن الگوهای جدید بر سیاست خارجی دانمارک، تأثیر تحولات سیاست داخلی در حزب لیبرال دانمارک و تأثیر آن بر جهت‌گیری جدید سیاست خارجی دانمارک است. هدف اصلی حزب لیبرال، تغییر و تحول ادراک سوسیال - لیبرال و سوسیال - دموکرات و حذف تسلط ایده مرکزی آنها بر سیاست خارجی دانمارک بوده است. ایده اصلی سوسیال - دموکرات‌ها، دولت کوچک و بی‌طرفی آن در نظام بین‌الملل است. لیبرال‌ها به دنبال تغییر و حذف تسلط این ایده بر سیاست خارجی دانمارک بوده‌اند. هسته اصلی این تغییر پارادایم تفسیر تاریخ دانمارک و درک عملکرد سیاست خارجی پادشاهی دانمارک از سال‌های دهه ۱۸۰۰ تا ۱۸۶۴ نهفته است؛ یعنی زمانی که دانمارک وضعیت و نقش خود را در سیاست اروپا از قدرتی متوسط به قدرتی کوچک و بی‌طرف تنزل داد (Doeser, 2011, p. 224). سیاست خارجی لیبرال‌ها با الهام از ایده‌های ملی دوران پادشاهی دانمارکی‌ها و نوستالوژی حاکمیت ملی به دنبال گسترش و فعال کردن نقش ملی بیشتر دانمارکی در سیاست خارجی، هم در اتحادیه اروپا و هم در دنیا بر مبنای منطق هنجاری و ارزشی دموکراسی و لیبرالیسم است (Campbell et al., 2006, pp. 34-36).

آنها به دنبال تغییر برداشت ملی و بین‌المللی از نقش و منزلت ملی دانمارک

به‌عنوان یک کشور کوچک، ختشی و بدبین به اتخاذ مواضع نظامی و دفاعی مؤثر و به‌طور کلی سیاست خارجی ختشی و به‌دور از درگیری در سیاست خارجی هستند. این ایده‌ها، مولفه‌هایی هستند که سوسیال _ دموکرات‌ها و لیبرال _ سوسیال‌ها برای دولت دانمارک از دههٔ سی و چهل میلادی تا به امروز در نظر گرفته‌اند. بخش اعظمی از این تغییر استراتژی برآمده از دکترین «المن ینسن»^۱، وزیر خارجهٔ دانمارک، بین سال‌های ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۳ بود. از جمله اولین نتایج این دکترین، شکاف در سیاست انزوای طلبی دانمارک پس از جنگ جهانی دوم و پیوستن به ناتو از ترس اشغال شوروی بود. در آن زمان سوسیال _ دموکرات‌های دانمارک پیرو سیاست‌های مبتنی بر «انزوگرایی» و «دولت کوچک» به دنبال تضعیف اتحاد ناتو بودند و اعتراض خودشان را از طریق تاکتیک درج پاورقی‌های حاوی اعتراض در سندهایی که شامل توافق‌های دانمارک با ناتو بود، ذکر می‌کردند و برای این اتحاد در پارلمان دانمارک مشکل ایجاد می‌کردند. این سیاست در آن زمان به «سیاست پاورقی»^۲ مشهور شد (Pedersen, 2013, p. 644) و امروزه لیبرال‌های دانمارک از این سیاست منفی یاد می‌کنند و قصد این سیاست را ضعیف کردن ناتو و متعاقباً دانمارک و مهیا کردن اشغال دانمارک و اروپا به‌وسیلهٔ شوروی می‌دانند و سوسیال دموکرات‌ها را در این امر مقصر اصلی قلمداد می‌کنند (Pedersen, 2009). با قدرتمندتر شدن لیبرال‌ها در دانمارک، آنها یک مبارزهٔ ارزشی و فرهنگی را برای مقصر جلوه دادن سوسیال _ دموکرات‌ها و حامیان‌شان برای ضعیف نشان دادن دانمارک آغاز کرده‌اند که تمرکز اصلی این مبارزه بر سر سیاست خارجی در یک فرایند تاریخی بوده است (Larsen, 2014, p. 372). آنها از سیاست‌های جناح چپ دانمارک در طی جنگ سرد و پس از آن و همچنین از سنت بی‌طرفی جناح سوسیال _ دموکراتیک‌ها در روابط بین‌الملل به‌شدت انتقاد می‌کنند و این انتقاد را با چاشنی ملی‌گرایی و هویت دانمارکی، اخلاقی جلوه می‌دهند (Mouritsen & Olsen, 2013, pp. 692-93).

1. Ellemann-Jensen

2. Footnote policies

۴. سیاست خارجی دانمارک؛ تحول از اروپاگرایی به آمریکامحوری

هسته اصلی و کارکردی فعالیت سیاست خارجی دانمارک و منطق حاکم بر سیاست خارجی این کشور در طول دوران پس از جنگ سرد بر مبنای یک سیستم ارزشی لیبرال جهت‌گیری و ساخت‌بندی شده است. فعالیت‌های سیاست خارجی دانمارک از کنشگری چندجانبه‌گرای منطقه‌ای در دهه ۹۰ به فعالیت بیشتر در مسائل آتلانتیکی در طی دهه ۲۰۰۰ گذر کرده است. نیروی محرکه سیاست خارجی دانمارک، تسلط حزب لیبرال بر سیاست‌گذاری داخلی و ساخت‌بندی سیاست خارجی این کشور بوده است. در بین محققان این‌گونه بحث می‌شود که اولویت اصلی سیاست خارجی دانمارک پس از جنگ سرد به جای همگرایی با اتحادیه اروپا، پیروی و همگرایی حداکثری با ایالات متحده بوده است. در بحث روابط بین‌الملل، غالباً استدلال می‌شود که به جای شرکای اروپایی اولویت سیاست خارجی دانمارک و ساخت‌بندی منافع آن به سمت همگرایی حداکثری با ایالات متحده جهت‌گیری شده است (Larsen, 2009, p. 211). محققان دلیل اصلی این امر را معافیت دفاعی دانمارک در اتحادیه اروپا می‌دانند. دانمارک در زمینه سیاست‌های دفاعی و امنیتی، شهروندی، پلیس و عدالت قضایی سیاست‌های اتحادیه اروپا را دنبال نمی‌کند و از آنها انصراف داده است (Manners, 2008). این مسئله به فراندوم‌های مختلفی که در دانمارک برقرار شده است و مخالفت شهروندان این کشور با همگرایی دانمارک با سیاست‌های اتحادیه اروپا در زمینه‌های ذکر شده برمی‌گردد. دولت دانمارک یکبار در سال ۲۰۰۰ و بار دوم در سال ۲۰۱۵ برای اصلاح سیاست‌های انصرافی خود از اتحادیه اروپا فراندوم برقرار کرده است، اما هر دو بار شهروندان این کشور به این مسئله رأی منفی دادند. یکبار برای پیوستن به یورو و بار دوم درباره مسائل داخلی و قضایی. در اتحادیه اروپا برای تفسیر و تحلیل این نوع از رویکرد و جهت‌گیری دانمارکی‌ها درباره قوانین اتحادیه اروپا از اصطلاح «انصراف دانمارکی»^۱ استفاده می‌کنند. در زمینه مسائل دفاعی هم دانمارک سعی کرده این رویکرد را دنبال کند. هرچند بعد از

روی کار آمدن لیبرال‌ها و تشویق ایالات متحده به درگیر شدن بیشتر دانمارک در فرایندهای نظامی و امنیتی ناتو، حضور این کشور در ناتو تقویت شده است (Jakobsen & Ringsmose, 2015).

دوره بعد از سال ۲۰۰۱ دوره‌ای آشفته در روابط فراآتلانتیکی بوده است. از سال ۲۰۰۱ ایالات متحده به شدت درگیر جنگ به اصطلاح علیه تروریسم بوده است. هرچند در دوران ریاست جمهوری «باراک اوباما» از سال‌های ۲۰۰۹ به این سو، ضمن حمایت همه جانبه آمریکا از ناتو و دبیرکل دانمارکی آن، این کشور تا حدودی از چالش‌های نظامی فاصله گرفته است. علاوه بر این اقدامات ایالات متحده در دوران «دونالد ترامپ»، درباره موضوعات آب‌وهوایی و همچنین دادگاه‌های کیفری بین‌المللی مورد انتقاد برخی از کشورهای اروپایی بوده است، اما این اقدامات را تماماً دانمارک حمایت کرده است (Olsen, 2011, pp. 17-19). کشورهای کوچک معمولاً در زمینه‌های چندجانبه‌ای امنیتی و اقتصادی بیشتر مشارکت می‌کنند؛ چراکه هنجارهای همکاری برای اعضای کوچک‌تر و ضعیف‌تر جامعه بین‌المللی می‌تواند بسیار مفید باشد. دانمارک به‌طور کلی از عملکرد مناسب ساختارهای سیاست خارجی در اتحادیه اروپا حمایت می‌کند و در بیشتر مواقع با آن همگرایی نشان می‌دهد (Heurlin, 1996).

اما از سال ۲۰۰۱ به این سو، سیاست خارجی و امنیتی دانمارک بیشتر به سمت دنباله‌روی از ایالات متحده جهت‌گیری شده است. از زمان تغییر دولت دانمارک از یک دولت چپ سوسیال - دموکرات به یک دولت لیبرال - محافظه‌کار در نوامبر سال ۲۰۰۱، گرایش دانمارک به آمریکا بیشتر شده است (Ryning, 2006; Petersen, 2006). تعادل بین اتحادیه اروپا و ایالات متحده در سیاست خارجی دانمارک را می‌توان با استفاده از رویکردهای مختلف نظری تحلیل کرد. بیشتر تعابیر «نهادگرایی نئولیبرال» یا نظریه‌های «نئورئالیستی» بر این امر تأکید می‌کنند که سیاست خارجی دانمارک بیشتر آمریکامحور است و آن را در قالب نهادی و به‌خصوص نهادهای اروپایی و یاناتو بررسی می‌کنند. ناظران غالباً به حمایت دانمارک از حملات علیه عراق در سال ۱۹۹۸، واکنش مثبت نسبت به به‌روزرسانی

تأسیسات راداری آمریکا در پایگاه هوایی این کشور در گرینلند، نقش فعال نظامی در افغانستان از ابتدای سال ۲۰۰۲ و مشارکت نظامی گسترده در جنگ عراق و حضور در عراق از سال ۲۰۰۳ به‌عنوان تمایل شدید دانمارک به پیروی از ایالات متحده اشاره می‌کند (Rasmussen, 2005, p. 70).

دانمارک در کنار لهستان و انگلستان از جمله کشورهایی است که همیشه خود را نزدیک به ایالات متحده می‌دانند. دانمارک در کنار لهستان و انگلستان جزء کشورهایی بوده است که در اکثر عملیات نظامی ایالات متحده، به‌طور رسمی پشتیبانی نظامی خود از آن را اعلام کرده است. در حمله به عراق هم، دانمارک در کنار لهستان و انگلیس جزء اولین کشورهای بودند که از ایالات متحده پشتیبانی نظامی کردند و به این کشور نیرو فرستادند (Mourizen, 2006, p. 141). برخلاف دانمارک، دیگر کشورهای اسکاندیناوی، از جمله نروژ که منتقد جنگ علیه عراق بود، تنها با یک گروه مهندسی و تعداد کمی از افسران ستادی در جنگ عراق شرکت کرد. دانمارک تا به امروز در عراق باقی‌مانده است و در عملیات‌های مختلف ایالات متحده و ناتو در این کشور شرکت می‌کند. علاوه بر این در سال‌های اخیر، سیاست‌های اسلام‌هراسی (از جمله ساخت پویانمایی‌ها و فیلم‌های ضد اسلام) در دانمارک و ضدیت با کشورهای خاورمیانه‌ای مخالف آمریکا، از جمله ایران به دلیل حضور دانمارک در ائتلاف‌های آمریکایی، به‌شدت تقویت شده و گسترش یافته است. هر چند در دوران دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، صحبت‌های وی درباره گرینلند و پیشنهاد ایالات متحده به دانمارک برای خرید این سرزمین، تنش‌هایی را بین دانمارک و ایالات متحده به‌وجود آورده است و این مسئله انتقاد احزاب چپ و سوسیال - دموکرات را از ایالات متحده بیشتر کرده است.

۵. شیفت پارادایمی در سیاست خارجی دانمارک بر مبنای کنشگرایی فعال انطباق‌محور با ارزش‌های غربی

تغییر در استراتژی‌های کنشگری و انطباق فعال در سیاست خارجی دانمارک بعد از دهه ۹۰ را به‌عنوان دوره حاکم شدن پارادایم لیبرالی بر سیاست خارجی دانمارک

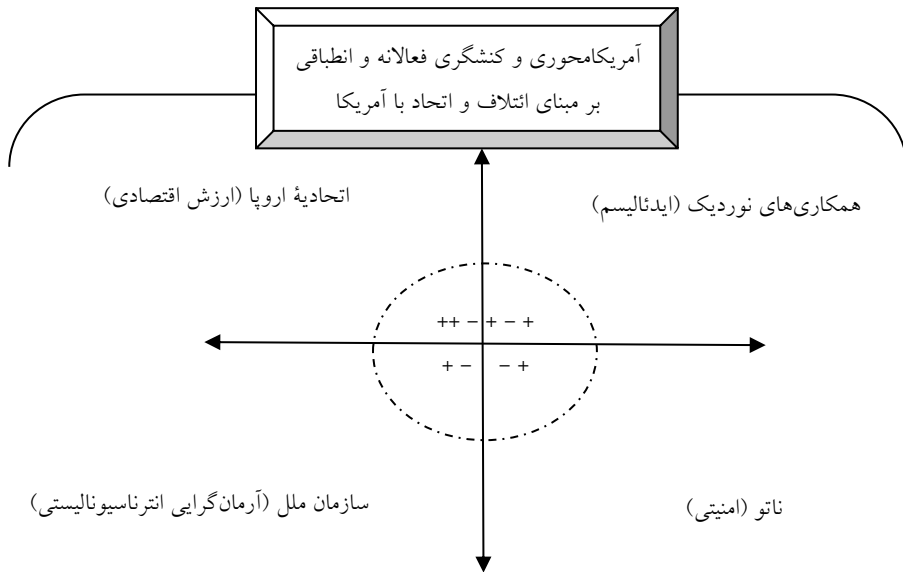
تفسیر می‌کنند (Pedersen, 2012, p. 345). این مفهوم جایگزین مفهوم سازگاری کنش‌پذیر و واکنشی شده است. این تفسیر معمولاً با ادبیات سیاست خارجی و تجزیه و تحلیل آن در کشورهای نوردیک متفاوت و متغیر است. سیاست خارجی دانمارک در دهه هشتاد و نود میلادی معمولاً همراه و همگرا با کشورهای نوردیک و در قالب یک مدل انترناسیونالیستی کنشگر بر مبنای تاریخ مشترک، مدل رفاهی سوسیال - دموکرات و تأکید بر ارزش‌هایی مثل همبستگی، برابری طلبی و عدالت اجتماعی با معیارها و ارزش‌های غربی تفسیر می‌شد (Bergman, 2007, pp. 73-74). با وجود این، برخی از محققان استدلال می‌کنند که ابعاد هنجاری بین‌المللی‌گرایی و جهان‌وطنی در سیاست خارجی دانمارک کمتر از نروژ و سوئد شناخته شده است. طبق این تفسیر دانمارک از زمان جنگ سرد تا سال ۲۰۰۱ تا حد زیادی با الگوی همبستگی و سیاست خارجی برابری طلبانه شمال اروپا هماهنگ بوده است. بعد از سال ۲۰۰۱ و حاکم شدن لیبرال‌ها برای اولین بار بعد از سال ۱۹۲۹ در دانمارک و پارلمان این کشور، الگوی سیاست خارجی این کشور تغییر یافته است. سیاست انترناسیونالیستی دولت دانمارک در دهه ۹۰ با انعطاف‌پذیری نظامی الهام‌گرفته از مدل‌های سوسیال - دموکراسی دولت‌های رفاهی در کشورهای نوردیک دنبال می‌شد. سنت ضد نظامی‌گری و ترجیحات هنجاری چندجانبه‌گرایی در سازمان‌های بین‌المللی و کمک به کشورهای در حال توسعه و تأکید بر نظم حقوقی بین‌المللی چندجانبه‌گرا، از جمله ویژگی‌های اصلی انترناسیونالیسم دانمارکی بوده است (Lawler, 2007, pp. 103-105).

گسترش ایده‌های حیاتی سیاست خارجی دانمارک برای مشارکت بیشتر و پیروی از غرب به‌خصوص در حیطه نظامی و امنیتی، تغییر جهت اصلی اولویت‌های سیاست خارجی دانمارک در سه دهه اخیر بوده است. پارادایم لیبرالی آمریکاگرایی جایگزین تصویر سنتی دانمارک به‌عنوان کشوری شده که اولویت اصلی آن ترویج سیاست عدم مشارکت، اتحاد بدون تعهد و محدودیت در مشارکت در امور بین‌المللی و چندجانبه‌گرایی مبتنی بر سازمان‌ها و حقوق بین‌المللی بود. بر همین اساس بعد از دهه ۹۰ و بعد از آن نوعی پارادایم لیبرالی

تکلیف‌محور در سیاست خارجی دانمارک گسترش یافته است. ایده اصلی این پارادایم مبتنی بر مفهوم آزادی‌های مثبت و ایده ترویج ارزش‌های لیبرال - دموکراسی، آزادی و حقوق بشر در جهان نه تنها با قدرت نرم، بلکه به صورت سخت است (Mouritzen, 2007, p. 158). این مسئله جاه‌طلبی‌های سیاست خارجی این کشور را به شدت افزایش داده و بر مبنای همین جاه‌طلبی، دانمارک از جمله کشورهایی است که تأکید زیادی بر گسترش زیرساخت‌های امنیت نهادی در اروپا برای مبارزه با تروریسم غیرغربی و مهاجرت دارد (محمد نیا، ۱۳۹۵، ص. ۶۳). علاوه بر این، دانمارک در قالب همکاری‌های امنیتی و سیاسی با ایالات متحده پیگر ادغام کشورهای اروپای شرقی و مرکزی در شبکه‌هایی از نهادهای به هم پیوسته امنیتی و نظامی در اروپا است تا بدین طریق یک ساختار امنیتی قوی در اروپا شکل بگیرد.

در طی سال‌های اولیه قرن بیست و یکم، سیاست خارجی دانمارک ماهیتی دوگانه داشته است. نیاز اقتصادی و جغرافیایی این کشور را به اتحادیه اروپا نزدیک کرده است. دانمارک به همکاری‌های حوزه نوردیک و اسکندیناوی به عنوان یک ایده آرمانی منطقه‌گرایی اقتصادی - فرهنگی نگاه می‌کند و بر همین اساس هر ساله روابط خود را در قالب شورای نوردیک با کشورهای همسایه خود؛ از جمله فنلاند، سوئد، نروژ و دانمارک گسترش می‌دهد. در بُعد دیگر این مسئله ناتو وجود دارد که در زمان‌های مختلف دانمارک سعی کرده است که تعهدات امنیتی خود را در قلب ناتو به خصوص در طول دهه ۸۰ و ۹۰ گسترش دهد. هم‌زمان انترناسیونالیسم حاکم بر سیاست خارجی دانمارک در دوران جنگ سرد و بعد از آن مبتنی بر ایده تغییر و موازنه قدرت در نظام بین‌الملل بین کشورهای کوچک و قدرت‌های بزرگ بر مبنای گسترش نقش حقوق بین‌المللی و نقش پررنگ سازمان‌های بین‌المللی است. این گرایش‌ها در طی زمان‌های مختلف و با توجه به شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی و احزاب سیاسی حاکم بر دولت دانمارک افزایش یا کاهش پیدا می‌کند. شکل زیر روندها و رویکردهای سیاست خارجی دانمارک و هدف این روندها را نشان می‌دهد. در انتها در سال‌های بعد از ۲۰۰۰ تا

۲۰۱۹ آمریکاگرایی و کنش فعالانه بین‌المللی بر مبنای ائتلاف با ایالات متحده مبنای سیاست خارجی دانمارک بوده است. شکل ۲ این فرایندها را نشان می‌دهد.



شکل ۲. روندها و رویکردهای اصلی سیاست خارجی دانمارک

(منبع: نویسنده)

هر کدام از این روندها متعلق به سه زمینه مختلف از منافع دانمارک هستند؛ این سه زمینه عبارتند از: الف) سیاست امنیتی؛ ب) سیاست اقتصادی خارجی و ج) حوزه سیاسی ایدئال - هنجاری.

به‌زعم دانمارکی‌ها، همگرایی با آمریکا به‌عنوان راهبر جامعه غربی و ارزش‌های مشترک آن، باعث گسترش منافع عینی دانمارکی‌ها و بیشینه کردن امنیت آنها در نقاط مختلف دنیا از جمله اروپا می‌شود (Wivel, 2005). به‌زعم نخبگان دانمارکی و حزب لیبرال دانمارک، آمریکا مرکز و محور ارزش‌های هنجاری و اقتصاد بین‌المللی است و همگرایی و پیروی از این قدرت و همسازی با نگرش و سیاست خارجی آن به دانمارک فضای بیشتری برای فعالیت بین‌المللی در دیگر حوزه‌های دنیا می‌دهد. لیبرال‌ها تأکید می‌کنند که در قلب ائتلاف با ایالات متحده

آنها می‌توانند سیاست‌های انترناسیونالیستی و مأموریت‌های صلح را نیز دنبال کنند و از این طریق به انتقاد سوسیال - دموکرات برای فاصله‌گیری دانمارک از فعالیت‌های بشردوستانه و صلح‌محور پاسخ می‌دهند. هرچند گروه‌های سوسیال - دموکرات و چپ تأکید می‌کنند که پیروی از ائتلاف‌های آمریکایی - غربی باعث منفی شدن تصویر ملی و شهرت دانمارک و تغییر برند آن از دولتی صلح‌ساز^۱ به دولتی جنگ‌افروز^۲ و طرفدار جنگ شده است (Wivel, 2013, p. 300).

۶. کنشگرایی بین‌المللی در سیاست خارج دانمارک از سال‌های ۲۰۰۰ به بعد با تمرکز بر ایالات متحده

تمرکز سیاست خارجی دانمارک بعد از یازده سپتامبر بر مبنای انطباق با استراتژی دفاع چندجانبه متعهدانه از یک نظم بین‌المللی غربی است. این گرایش پس از حادثه یازده سپتامبر که از نظر دانمارکی‌ها حمله به ارزش‌های دموکراتیک غربی نیز تلقی می‌شد، گسترش یافت. بر همین مبنای واکنش دانمارک به این حمله یک بیانیه چندجانبه از سوی دولت سوسیال - دموکرات وقت در قالب پاسخ چندجانبه بر اساس ابزارهای چندجانبه، از جمله ناتو و سازمان ملل بود که در عمل با سیاست امنیتی دانمارک که در طول دهه ۹۰ تدوین شده بود، هماهنگ بود (Larsen, 2020, p. 481). با این حال این حمله به معنی این بود که ایالات متحده تلاش خواهد کرد تا با اصرار بر یک پاسخ قطعی و یک‌جانبه، نمایه بین‌المللی و اتحاد امنیتی را از عرصه گزینه‌های ممکن خارج کند. این موقعیت باعث فشار بر استراتژی‌های چندجانبه سنتی کشورهای کوچک، از جمله دانمارک شد که با تشدید انتظارات آمریکا برای موضوع‌گیری در جنگ علیه تروریسم و کشورهای سرکش نظام بین‌الملل باید جهت خود را مشخص می‌کردند.

این فشار باعث پویایی سیاست خارجی کشورهای کوچک شد. آنها باید در برابر فشار آمریکا مقاومت می‌کردند و بر موقعیت چندجانبه‌گرایی تأکید می‌کردند و یا باید به یک ائتلاف باریک با ایالات متحده روی می‌آوردند. این مسئله برای

1. Peacemaker

2. Warmonger

دانمارک این سؤال را ایجاد کرده بود که باید تصمیم می‌گرفت که یا در تعهدی مستقیم نظامی در مبارزات افغانستان و سپس عراق تحت رهبری آمریکا شرکت و یا اولویت را به یک نقش سنتی تر به‌عنوان بازیگر صلح بدهد که در تلاشی چندجانبه از طریق سازمان ملل در فعالیتهای پایان جنگ شرکت کند (Doeser, 2013, p. 583). تنش و رقابت بین حفظ یک جهت‌گیری انترناسیونالیسم متعهد و سنتی و گزینش یک رویکرد تهاجمی در فعالیتهای بین‌المللی در زمان حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ آشکارتر شد. دولت لیبرال دانمارک از پاییز سال ۲۰۰۲ آشکارا از تلاش‌های آمریکایی‌ها حمایت مستقیم می‌کرد. درحالی‌که اکثریت پارلمان دانمارک با اکراه به حضور و مشارکت دانمارک در جنگ افغانستان رأی دادند، اما درباره حضور در عراق این اکثریت به شدت کاهش پیدا کرد؛ چراکه سوسیال _ دموکرات‌ها و سوسیال _ لیبرال‌ها مخالف این مسئله بودند (Mariager & Wivel, 2019, pp. 57-58).

این استدلال اساساً بر این واقعیت استوار بود که در این‌باره حکم مشخصی از طرف نهادهای بین‌المللی، از جمله سازمان ملل وجود ندارد. به‌جز حمایت احزاب دولتی تنها حمایت حزب «راست‌گرای مردم دانمارک»^۱ در پارلمان بود که باعث شد مشارکت و پیروی از ایالات متحده در عملیات نظامی علیه عراق به تصویب برسد. اختلاف اصلی آن زمان درباره عدم حکم سازمان ملل و عدم اعتبار استراتژی آمریکایی‌ها بود، اما سؤال مهم‌تر این مسئله گسترش بلندپروازی و دامنه سیاست خارجی دانمارک بود (Kaarbo & Cantir, 2013, pp. 469-71). این مسئله باعث بحث‌های گسترده‌ای در دانمارک شده بود. استدلال اصلی دولت دانمارک برای فعالیتهای گسترده سیاست خارجی، گسترش کنشگری فعال و مستقل‌تر دانمارک در نظام بین‌الملل در صورت حمایت از ائتلاف‌های به رهبری آمریکا بود. آنها اعتقاد داشتند که حمایت از ائتلاف‌های آمریکایی باعث گسترش دستاوردهای بین‌المللی دولت دانمارک و افزایش مانور بین‌المللی مستقل این کشور در عرصه بین‌المللی خواهد شد.

علاوه بر استدلال‌های ایدئولوژیک در تفکر جدید سیاست خارجی دانمارک عنصری از سیاست واقعی نیز وجود داشت. تصور می‌شد که اتحاد با ایالات متحده به دانمارک کمک می‌کند تا موقعیت ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی دانمارک از یک کشور کوچک به یک کشور متوسط تغییر یابد و دانمارک بتواند در قالب یک استراتژی سازگاری و انطباق فعال، اهداف بین‌المللی خود را راحت‌تر تنظیم کند (Fogh Rasmussen, 2003). برای تضمین از این امر، اطمینان از تعهد امنیتی، اقتصادی و سیاسی بیشتر آمریکا به مناطق اطراف دانمارک امری حیاتی برای دولت دانمارک بود. بر همین اساس در اکثر بیانیه‌های سیاست خارجی دولت دانمارک به‌خصوص بعد از سال ۲۰۰۳ بر تعهد ایالات متحده به محیط امنیتی و بین‌المللی اطراف دانمارک به‌عنوان یک اصل مهم برای ثبات و امنیت منطقه تأکید شده است (Pedersen, 2012, p. 337).

متعاقب این مسائل، همکاری‌های امنیتی دانمارک با ایالات متحده بر سر منافع امنیتی دوجانبه گسترش یافت. برای دانمارک مسئله گرینلند و امنیت آن امر بسیار مهمی در این همکاری‌های دو جانبه بوده است. به همین خاطر آمریکایی‌ها برای نشان دادن حسن نیت و همچنین با توجه به منافع امنیتی خود، سیستم راداری دفاع موشکی و هوایی خود با عنوان «ثول»^۱ را در منطقه گرینلند و در پایگاه نیروی هوایی ایالات متحده نصب کردند. دولت دانمارک تا سال ۲۰۱۲ به رهبری لیبرال‌ها به مشارکت خود با ایالات متحده و انگلستان در عملیات‌های مختلف ادامه داد. با گسترش موج‌های مخالفت داخلی و همچنین خروج نیروهای دیگر کشورهای اروپا، از جمله انگلستان از عراق و افغانستان، دانمارک نیز در سال ۲۰۰۶ بخش اعظمی از نیروهای نظامی خود را از افغانستان و عراق بیرون کشید و تعداد کمی برای فعالیت‌های صلح‌طلبانه ماندند. در طی این سال‌ها با توجه به مزایای امنیتی و اقتصادی همکاری‌های دانمارک با ایالات متحده به‌نظر می‌رسد حتی بعد از روی کار آمدن دوباره دولت سوسیال - دموکرات در سال‌های ۲۰۰۶، ۲۰۱۵ و ۲۰۱۹ سیاست همکاری‌ها و ائتلاف با آمریکا ادامه دارد هرچند از شدت آن کاسته شده

است.

نتیجه‌گیری

همان‌طور که اشاره شد دانمارک، از جمله محدود کشورهای اروپایی است که گزینش رویکردهای آمریکایی محور لیبرال مبنای اصلی تنظیم سیاست خارجی آن نسبت به دیگر مناطق دنیا است. این مسئله گاهی باعث اعتراض همسایگان دانمارک، از جمله سوئد و فنلاند شده است. اکثر شهروندان دانمارکی بر مبنای نظرسنجی‌های انتخاباتی و حزبی یک دهه اخیر از گزینش این نوع از سیاست خارجی راضی بوده‌اند. مردم دانمارک بر مبنای نوعی نوستالوژی تاریخی، کشور خود را برتر و قدرتمند از کشورهای همسایه‌شان می‌دانند و بر همین مبنای معمولاً سیاستمداران دانمارکی، همیشه معترض نادیده گرفتن نقش این کشور در سیاست‌گذاری‌های کلان اتحادیه اروپا بوده‌اند. گزینش این نوع رویکرد باعث توجه ایالات متحده به منطقه گرینلند و قطب شمال شده است. سرزمین گرینلند (بخش اعظمی از آن در قطب شمال قرار دارد) برای مردم دانمارک ارزش تاریخی، ایدئولوژیکی و ژئوپلیتیکی دارد و کنترل این سرزمین به وسیله دانمارک باعث گسترش نقش منطقه‌ای و بین‌المللی این کشور شده است. پیوستن دانمارک به اتحادها و ائتلاف‌های آمریکایی باعث شده است تا این کشور از ایالات متحده به‌عنوان وزنه‌ای حمایت‌گرایانه در مجادلات و چالش‌های خود با کشورهای مثل روسیه و کانادا در مسائل دریای قطب شمال استفاده کند. در یک دهه گذشته روابط دانمارک با روسیه به دلیل مسائل ژئوپلیتیکی مربوط به قطب شمال و گرینلند کاهش پیدا کرده است. منطقه دریای شمال سال‌هاست که به موضوع اختلاف بین کشورهای مختلف؛ از جمله روسیه، دانمارک، ایسلند، نروژ و کانادا تبدیل شده است. هرکدام از این کشورها بخش‌هایی از دریای قطب شمال را جزئی از آب‌های ملی خود می‌دانند. این مسئله در حالی است که اتحادیه اروپا و تا حدودی ایالات متحده، آب‌های دریای قطب شمال را بین‌المللی می‌دانند. به‌عنوان مثال دانمارک سال‌هاست بر سر جزیره کوچک هانس^۱ در دریای قطب شمال با کلنادا اختلاف دارد و آن را جزئی از گرینلند می‌داند، این در حالی است که کلنادا

1. Hans Island

جزیره هانس را متعلق به خود می‌داند. گزینش رویکرد انطباقی کنش‌گرایانه فعال و سازماندهی جهت‌گیری‌های بین‌المللی دانمارک بر مبنای آن باعث توجه کشورهای اروپایی و گسترش بیشتر نقش دانمارک در جهت‌گیری و ساخت سیاست خارجی اتحادیه اروپا شده است. هرچند برخی از گروه‌های سیاسی دانمارک به‌خصوص احزاب سوسیال - دموکراتیک و لیبرال-سوسیال خواستار تغییر جهت‌گیری سیاست خارجی دانمارک به سمت بی‌طرفی بین‌المللی و مشارکت در مأموریت‌های صلح اترانسایونالیستی سازمان‌های بین‌المللی هستند. آنها اذعان می‌کنند که با توجه به برند کشورهای اسکاندیناوی و نوردیک در زمینه سیاست خارجی بی‌طرفانه، جهت‌گیری دانمارک پای قدرت‌های جهانی را به منطقه اسکاندیناوی باز می‌کند و این کشورهای کوچک به محل رقابت قدرت‌های بزرگ به‌خصوص روسیه و آمریکا و اتحادیه اروپا تبدیل می‌شوند. با وجود انتقادات، جهت‌گیری لیبرال - غربی دانمارک بر مبنای پیروی انطباقی از سیاست خارجی آمریکا تا به امروز ادامه داشته و به‌زعم لیبرال‌های دانمارک، منافع بیشتری برای دانمارک در اتحادیه اروپا و نظام جهانی به ارمغان آورده است. رشد گرایش‌های ضدخاورمیانه‌ای و اسلامی در دانمارک نیز بر مبنای همین گرایش غربی - لیبرال در سیاست خارجی دانمارک و دنباله‌روی از سیاست جنگ با تروریسم تفسیر شده است (Agius, 2013, p. 250). با توجه به محیط دموکراتیک دانمارک و پیوندهای فرهنگی و سیاسی این کشور با کشورهای منطقه نوردیک و همسایگانش، آینده جهت‌گیری سیاست خارجی دانمارک را ساخت سیاست داخلی این کشور و منافع این کشور در محیط بین‌المللی و منطقه‌ای به‌خصوص منطقه گرینلند و دریای قطب، مشخص می‌کند. روابط و رقابت‌های تنش‌آمیز ایالات متحده و روسیه و جهت‌گیری اتحادیه اروپا درباره مسائل کشورهای نوردیک نیز می‌تواند تأثیر گسترده‌ای بر جهت‌گیری آینده سیاست خارجی دانمارک بگذارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. دانمارک و نروژ همراه با ایسلند، جزائر فارو و مناطق شلزویگ و هلشتاین (امروز بخشی از آلمان) در قرن ۱۸ و ۱۹ سلطنت و یا قلمرو اولدنبورگ را تشکیل می‌دادند (Oldenburg Monarchy or the Oldenburg realms). این دوره برای خیلی از دانمارکی‌ها یادآور نوعی نوستالژی فرهنگی و سیاسی است و ملی‌گرایان دانمارکی به این دوره علاقه زیادی دارند و از دست دادن نروژ و سپس مناطق شلزویگ و هلشتاین که امروزه بخشی از آلمان است، شکستی بزرگ برای دانمارکی‌ها محسوب می‌شود.

۲. ونستره (Venstre): نام حزب محافظه‌کار لیبرال دانمارک است. این حزب در گذشته به‌عنوان بخشی از یک جنبش دهقانی بزرگ علیه اشرافیت زمین‌دار دانمارک تأسیس شد و امروزه از ایدئولوژی اقتصاد بازار آزاد حمایت می‌کند. ونستره بزرگ‌ترین حزب راست میانه در دانمارک و دومین حزب بزرگ این کشور بعد از حزب سوسیال _ دموکرات است و نخست‌وزیران زیادی از این حزب در دانمارک به قدرت رسیده‌اند. ونستره در انتخابات پارلمان سال ۲۰۱۹، ۲۳ درصد از آراء را کسب کرد.

منابع

محمدنیا، مهدی (۱۳۹۵). مهاجرت و رادیکالیسم در اتحادیه اروپا. *فصلنامه روابط خارجی*، ۸(۲)، ۵۷-۸۶.

Agius, C. (2013). Performing identity: The Danish cartoon crisis and discourses of identity and security. *Security Dialogue*, 44(3), 241–258. <https://doi.org/10.1177/0967010613485871>

Bergman, A. (2007). Co-constitution of domestic and international welfare obligations: The case of Sweden's social democratically inspired internationalism. *Cooperation and Conflict*, 42, 73–99.

Campbell, John J.L. & Hall, J. A. & Pedersen, Ove K. (2006). *National Identity And the Varieties of Capitalism: The Danish Experience*. Montreal:

McGill-Queen's University Press.

- Doeser, F. (2011). Domestic politics and foreign policy change in small states: The fall of the Danish 'footnote policy'. *Cooperation and Conflict*, 46(2), 222-241. <https://doi.org/10.1177/0010836711406417>.
- Doeser, F. (2013). Leader-driven foreign-policy change: Denmark and the Persian Gulf War. *International Political Science Review*, 34(5), 582-597. <https://doi.org/10.1177/0192512112473027>.
- Due-Nielsen, C. & Petersen, N. (1995). *Denmark's foreign policy since 1967: An introduction*. In: Due-Nielsen C and Petersen N (eds) *Adaptation and Activism: The Foreign Policy of Denmark*. Copenhagen: DJØF Publishing, 11-55.
- Gram-Skjoldager, K. (2019). Denmark during the First World War: Neutral policy, economy and culture. *Journal of Modern European History*, 17(2), 234-250. <https://doi.org/10.1177/1611894419835753>.
- Holm, H-H. (2002). Danish foreign policy activism: The rise and decline. *Danish Foreign Policy. Yearbook 2002*. Copenhagen: DUPI, 19-45.
- Jakobsen, P.V. & Ringsmose, J. (2015). Size and reputation - why the USA has valued its 'special relationships' with Denmark and the UK differently since 9/11. *Journal of Transatlantic Studies*, 13(2), 135-153. DOI: 10.1080/14794012.2015.1022370
- Kaarbo, J. & Cantir, C. (2013). Role conflict in recent wars: Danish and Dutch debates over Iraq and Afghanistan. *Cooperation and Conflict*, 48(4), 465-483. <https://doi.org/10.1177/0010836713482815>.
- Larsen, H. (2020). *Foreign Policy New Directions in a Changing World Order?* in Christiansen, P, M. , Elklit, J. , & Nedergaard, P., (Eds) *The Oxford Handbook of Danish Politics*. Oxford university press. DOI:10.1093/oxfordhb/9780198833598.013.27. pp: 470-487.
- Larsen, H. (2014). Discourses of state identity and post-Lisbon national foreign policy: The case of Denmark. *Cooperation and Conflict*, 49(3), 368-385. <https://doi.org/10.1177/0010836713495000>.
- Larsen, H. (2009). Danish Foreign Policy and the Balance between the EU and the US: The Choice between Brussels and Washington after 2001. *Cooperation and Conflict*, 44(2), 209-230.
- Lawler, P. (2007). Janus-Faced Solidarity: Danish Internationalism Reconsidered. *Cooperation and Conflict*, 42(1), 101-126.

<https://doi.org/10.1177/0010836707073478>

- Lunde Saxi, H. (2010). Defending Small States: Norwegian and Danish Defense Policies in the Post-Cold War Era. *Defense & Security Analysis*, 26(4), 415-430. DOI: 10.1080/14751798.2010.534649.
- Manners, I. (2008). De danske forbehold over for den Europæiske Union: Udviklingen siden 2000. *Institut for Internationale Studier / Dansk Center for Internationale Studier og Menneskerettigheder*. <http://www.eu-oplysningen.dk/upload/application/pdf/4e897952/DIIS2.Pdf>
- Mariager, R. & Wivel ,A. (2019). Denmark at war: great power politics and domestic action space in the cases of Kosovo, Afghanistan and Iraq. In Fisher, Kristian and Mouritzen, Hans (eds) *Danish Foreign policy review 2019*, Copenhagen: DIIS, Danish institute for international studies. 48-85.
- Mouritsen ,P. & Olsen,T. V. (2013). Denmark between liberalism and nationalism. *Ethnic and Racial Studies*, 36(4), 691-710. DOI: 10.1080/01419870.2011.598233.
- Mouritzen, H. & Runge Olesen, M. (2010). The interplay of geopolitics and historical lessons in foreign policy: Denmark facing German post-war rearmament. *Cooperation and Conflict*, 45(4), 406-427. <https://doi.org/10.1177/0010836710387028>
- Mouritzen, H. (2007). Denmark's super Atlanticism. *Journal of Transatlantic Studies*, 5(2). 155-167.
- Mouritzen, H. (2006). Choosing Sides in the European Iraq Conflict: A Test of New Geopolitical Theory. *Journal European Security*. Vol. 15(2). 137-163
- Olsen, G. R. (2011). How Strong Is Europeanisation, Really? The Danish Defence Administration and the Opt-Out from the European Security and Defence Policy. *Perspectives on European Politics and Society*, 12(1), 13-28, DOI: 10.1080/15705854.2011.546141.
- Pedersen, R. B. (2018). Was something rotten in the state of Denmark? Three narratives of the active internationalism in Danish foreign policy. *Cooperation and Conflict*, 53(4), 449-466.
- Pedersen, R. B. (2016). Past, present, and future: the role of the Cold War in legitimising Danish foreign policy activism. *Cold War History*, 16(1), 101-120. DOI: 10.1080/14682745.2015.1078791.
- Pedersen, R. B. (2013). Footnote Policy' and the Social Democratic Party's Role

- in Shaping Danish EEC Positions, 1982–1986. *Scandinavian Journal of History*. Vol. 38(5) 636-657.
- Pedersen, R.B. (2012). Danish foreign policy activism: Differences in kind or degree?. *Cooperation and Conflict*, 47(3), pp: 331-349.
- Petersen, N. (2000). National strategies in the integration dilemma: The promises of adaptation theory. In: Branner H and Kelstrup M (eds) Denmark's Policy towards Europe after 1945: History. *Theory and Options*. Odense: Odense Universitetsforlag, 72–99.
- Rasmussen, M. V. (2017). *Nationalists, national liberals and cosmopolitans: Danish foreign policy debates after Brexit and Trump*. In: Fischer K and Mouritzen H (eds) Foreign Policy Yearbook 2017. Copenhagen: DIIS, 51–74
- Rasmussen, M. V. (2005). What's the Use of It?' Danish Strategic Culture and the Utility of Armed Force. *Cooperation and Conflict*, 40(1), 67–89. <https://doi.org/10.1177/0010836705049735>
- Wivel, A. (2018) Forerunner, follower, exceptionalist or bridge builder? Mapping Nordicness in Danish foreign policy. *Global Affairs*, 4(4-5), 419-434, DOI: 10. 1080/23340460. 2018. 1557016.
- Wivel, A. (2013) From Peacemaker to Warmonger? Explaining Denmark's Great Power Politics. *Swiss political science review*. Vol. 19(3) 298-321. <https://doi.org/10.1111/spsr.12043>
- Wivel, A. (2005). Between Paradise and Power: Denmark's Transatlantic Dilemma. *Security Dialogue*, 36(3), 417–421. <https://doi.org/10.1177/0967010605057974>